

ذهن خطرناک

نویسنده: جیا

اولین باری که همجنسگرایی 10 وبه طور اتفاقی "اوخواهر" خیابان شنیدم. البته نمی اوخواهر چیست بیکار طعنه به یک اوخواهر؟

این سوالی که ذهنم به کرده "اوخواهر یعنی چی؟" اولین کسی که این فردای مدرسه بهم رفته پرسیدم. هم چیزی نمی فرمای هم کرده و گفته "اوخواهر یعنی یک کونی. مردی که بیماری روانی و خیلی کثیف مردی که به پسرها می کند"

و این همان چیزهایی که ی ذهن به مشخصه یک همجنسگرا ایجاد کم کم که اطلاعاتی هم هم که بدین :

"زنی بسیار کثیف که دخترهای جنسی می کند"

این تعریف که شنیدم. بی تجربه که هر چیزی می کردم یک لحظه به لرزیدم فکر کردم، کم نیست که نیز به آنها اضافه

15 که فهمیدم هم یکی همین ها هستم. نقطه شباهتی تعریفی که آنها ذهن نمی دیدم. نه کثیف نه به جنسی

دخترها . بعضی هاشون می هم تجربه کردم

وقتی که 15 سالگی برای اولین کردم می کردم که مشکل . کر می کردم بیمار روانی . وبه همین مدرسه و همه چی بهش . مدرسه راضی که پیش یک نامه . نامه به این :

“

چندی که خیالم . فکری هست که ذهن به می کند و حالاتی که نمی دیگری “ “ روی بله

دیگر هایی که به خته اید . هم حالاتی که تجربه می کنند همان کیفیت تجربه می کنم به همجنس همه پسرها و یا جذابی که دیده می به که فکر می کنم .

مشکل اخلاقی . نمی همیشه این به داشته بیشتر یک , . کنید حتی تکرار این ذهن هم این حسی که نمی کاری بکنم بارها این . . . همجنس نمی این بیدار . کمک کنید . باید چه کنم؟ تشکر"

هفته نامه . بدین :

" عزیز

به همجنس سنین که می باشید چیزی طبیعی . این به همجنس گرایش پیدا می کنند این به گرایش پیدا می کنند. همچنان این ادامه داشته , آنها بیمار می و باید برای معالجه به پزشک مراجعه کنند."

گفته های مدرسه این یک طبیعی می .

هم این باقی می چه؟

نامه تاحدی کرد هایم نیز می که یک بیماری هستم که ممکن گریبان بگیرد و رهایم نکند.

16 دبیرستان. به هنرستان سالها هم شدیم.

یادم مدرسه بهم : خیلی میشه. کاش هم می اومدی هنرستان

شنیدن های به می بهش می شه. هر

باشی پیام کردم و هیچی

که می دهد هر روز بیاید ببیند محکتر و هیچ . حتی

گریه هم نکردم. همه چیز گلیم

بیرون کشید , ه بوسید

. بهم کرد و برایم تکون همان سیخ ایستادم کرد
 یک وحشتناک می کردم. موقعی که قیافه می کردم
 می می می توانی همچین افکار پلیدی به داشته باشی؟
 وقتی به خانه به یک چیز فکر می کردم هم این که دیگر نباید ببینم. نباید
 قربانی افکار بیمارگونه می
 راروی وگریستم. گریستم هیچ کس نفهمید. هیچ کس
 دیگر ! یکسره عشقی شرمناک می . عشقی
 افسردگی حادی گریبان گیرم
 این افسردگی حتی کرد که پیش پزشک هم فایده ای .
 پزشک می باید همه چیز به بگویم. نمی . هم می می کرد.
 می ذهنم پاک کنم. می انکار کنم
 هایی که پزشک تجویز کرده نمی تقریبا همه کارهایی که می ندهم
 می . عین دودکش سیگار می کشیدم.
 می کردم می خوابیدم یا می بیرون هابی هدف شهر می
 باری زیر بیندازم یا موقعی که روی هوایی به می
 کنم پایین
 نیرویی نهفته که می کرد هر فکر این چیزا می
 و هیچ کاری نمی بکنم
 کمی یاد هم به غیر
 های دیگر هم
 هایی که به یکی هم می رسیدم زندگی بهتر می کردند بیان این علاقه به
 همجنس. به ته افسردگی می
 های هم هر می لاقه رابه اظهار کنند نمی
 .
 می به دختری که بهش علاقه می : . خیلی جذابید. می تونیم بیشتر هم
 شیم؟
 آخه فکر نمی کرد این دیگه کیه. فکر نمی کرد دیوونه
 ذهن دهن یک که می خواهد بین چرانی کند.
 بدبختی این که یک هم تفکراتی که جامعه شخصیت هم
 به مغایر تمایلاتم . همین دوگانگی شخصیتی ای ایجاد کرد. از یک

به می که می ورزیدم و آنها می ! می وازیک و به

این شخصیتی روحیه هم شکست

18 سالگی که یکروز کلمه لزبین در اینترنت کردم. "لزبین" کلمه ای که

اتفاقی دیکشنری دیده معنی شدیداً کردم که باید بیشتر .

میان جستجوها هم به نکوهش هم به ستایش

یادمه اولین مطلبی که حقیقت وجودی لزبین ها به وبلاگی به "دختری به

همجنس " . نویسنده

این نوشته که باید حقیقت وجودی خود را بپذیریم. کاملاً طبیعی هستیم نباید

بیمار بدانیم.

هنگامی که برای اولین می بی اختیار اشکهایم سرازیر نمی خوشحالی

یا

ه که می بیشتر می کم کم شبیه ها درونی

از بین می

بدجنسی که جامعه به یک همجنس کثیف بچه ابنه ای.

، اوخواهر کونی .

یک همجنسگرا که حقیقت پیدا کرده . این حقیقت که بیمار نیستم هابی که

داشته همه .

هر چند که جامعه می این به تزریق کند که یک بیمارم این جامعه که بیمار

نه .

تاریخ : 2006